تجلی امامت در مدینه فاضله فارابی*

چکیده

در نگاه فارابی مدینهٔ فاضله از لحاظ مادی و معنوی محلی شایسته برای رسیدن به کمال و سعادت است. این الگوی پیشنهادی به جغرافیای خاصی محدود نمی شود، بلکه تحت رهبری فیلسوف و در عین حال پیامبر و امام، می‌تواند همهٔ جهانیان را تحت پوشش قرار دهد که این، اشاره به حکومت جهانی حضرت مهدیﷺ دارد. فارابی مدینهٔ فاضله را به بدنی تام الاعضاء، تشبیه می کند. همان‌طور که در اعضای بدن، قلب رئیس همه است، همین‌طور است حال مدینهٔ فاضله که رئیس آن، فرماندهی همهٔ اعضـا و افراد را به عهده دارد. به نظر می‌رسـد فارابی در این تشـبیه به روایاتی که در مورد امامت وارد شده و امامت به منزلهٔ قلب عالم امکان و رکن زمین معرفی شده اشاره دارد. فارابی، اعضای مدینهٔ فاضله را به پنج جزء طبقه‌بندی کرده که عبارت‌اند از: گروه افاضل. ذوالسنه. مقدرون. مالیون. مجاهدون.[1]

کلیدواژه‌ها: مدینهٔ فاضله، ذوالسنه، مقدرون، تعلیم و تأدیب، نوابت.

مقدمه

یکی از طراحان جامعهٔ نمونه و حکومت آرمانی، فارابی است. او ستارهٔ پرفروغی است در آسمان پُرستارهٔ دانشوران و اندیشه‌پردازان بی‌نظیر و با نام که بعد از گذشت بیش از هزار سال، انسانهای پس از او هنوز در جهت رهیابی به ژرفای اندیشه‌اش آن چنان که باید و شاید طرفی نبسته‌اند. فارابی طراحی حکومت آرمانی خود را به نام «مدینهٔ فاضله» در کتب **آراء اهل المدینهٔ فاضلهٔ**، **والسیاسهٔ المدینهٔ**، **تحصیل السعادهٔ**، **التنبیه علی سبیل السعادهٔ**، **فصول منتزعه و الملهٔ**، برای بشریت، عرضه داشته است که به توفیق الهی در این مقاله به تبیین آن می‌پردازیم.

---

*. وصول: ۱۳۸۸/۱۰/۱۳؛ تصویب: ۱۳۸۹/۲/۱۲.

بخش اول: شناخت مدینهٔ فاضله

۱. انواع اجتماعات از نظر کمّی و کیفی

از دیدگاه فارابی، جوامع انسانی برخی کامل و برخی غیرکامل است، مراد فارابی از جواع کامل آن است که در تأمین نیازهای خویش، خودکفا باشد. او جوامع کامل را بر سه قسم می‌داند:

الف) جماعت عظمی و بزرگ (حکومت جهانی)

ب) جماعت وسطی و میانه (حکومت منطقه ای)

ج) جماعت صغری و کوچک (حکومت یک شهر)

اما اجتماعات غیر کامل عبارت است از اجتماعات در ده، محله، کوچه و منزل که هیچ کدام قادر به رفع احتیاجات خود نیستند (فارابی، آراء اهل المدینهٔ الفاضلهٔ ۲۰۰۲: ۱۱۷؛ همو، السیاسهٔالمدنیهٔ ۱۹۹۳: ۶۹). این تقسیم اجتماعات به لحاظ کمّیت است و فارابی بر اساس تأمین نیازهای مادی جامعه چنین تقسیم کرده است. او اجتماعات را بر اساس تأمین نیازهای معنوی به فاضل و غیر فاضل یا ایده‌آل و غیر ایده‌آل تقسیم می‌کند.

پس اولین مرتبه و کوچک‌ترین اجتماع کامل، اجتماع یک شهر است که فارابی آن را به لحاظ ارزشی و تأمین نیازهای معنوی، مدینهٔ فاضله می‌خواند. به نظر او، اولین اجتماع انسانی که شایستهٔ نیل به کمال و سعادت است اجتماع یک شهر است. نه اینکه اجتماع یک شهر بهترین و آخرین شایستگی را در جهت نیل به کمال و سعادت داشته باشد، بلکه ممکن است اجتماعات کامل‌تر یعنی جماعت وسطی و عظمی) به لحاظ تأمین نیازهای مادی و معنوی، شایستگی بیشتر را در جهت نیل به هدف داشته باشد. اما جامعهٔ کوچک‌تر از یک شهر این امکانات را ندارد.

فالخیر الافضل و الکمال الاقصی انما ینال اولاً بالمدینهٔ لا بالاجتماع الذی هو انقص منها. بالاترین خیر و کمال نهایی در درجهٔ نخست در اجتماع یک شهر حاصل می‌شود نه اجتماعی که کمتر و ناقص‌تر از آن باشد (فارابی، آراء اهل المدینهٔ الفاضلهٔ: ۱۱۸).

از این مطلب چنین استنباط می شود که بر افراد فاضل و هر که هوای تکامل دارد، هجرت به سوی اجتماع مدنی لازم است تا خود را به جایی بر ساند که امکانات نیل به کمال و سعادت در آن مهیا ست. قرآن کریم نیز می‌فرماید:

الم تکن ارض الله واسعهٔ فتهاجروا فیها (نساء: ۹۷)؛ مگر زمین خدا وسعت ندارد، چرا (به سوی مکان سالم و سرزمین که امکانات رسیدن به کمال و سعادت را دارد) هجرت نمی‌کنید.

اما متأسفانه در زمان حاضر، هجرت به سوی سر زمین سالم و این شعار اسلام که «اسلام مرز ندارد»، با مشکل مرزهای جغرافیایی، روبه‌رو شده است، مگر اینکه هجرت به سوی کمال را در داخل یک کشور فرض کنیم که در این صورت، اکثر حکومتها به تعبیر فارابی حکومتهای جاهله، فاسقه و ضاله‌اند و ممکن است نیازها

و امکانات مادی در آنها مهیا باشد، اما شرایط و فضای جامعه تحت تأثیر حکومتهای فاسد قرار گرفته و فرهنگ مبتذل و سکولار، فضای آن جوامع را آلوده ساخته که برای انسان جویای کمال و سعادت حقیقی، مناسب نیست.

بنابراین، لازم می‌نماید که به شعار «اسلام مرز ندارد»، عمل شود و مرزهای جغرافیایی در میان کشورهای اسلامی برداشته شود یا لااقل، هجرت و اقامت در هر کشوری آزاد باشد تا به تعبیر فارابی اخیار و سعداء دور هم جمع شوند و مدینهٔ فاضله را تشکیل دهند (فارابی، السیاسهٔ المدنیهٔ: ۸۰).

فارابی معتقد است که نه تنها هجرت به سوی کمال و سعادت لازم است، بلکه مرگ بهتر از زندگی در جامعه فاسد است.

حُرِّم علی الفاضل من الناس المقام السیاسات الفاسدهٔ و وجبت علیه الهجرهٔ الی المدن الفاضلهٔ، ان کان له وجود فی زمانه بالفعل و اما ان کانت معدومهٔ فالفاضل، غریب فی الدنیا و ردیء العیش، و الموت خیر من الحیاهٔ (فارابی، فصول منتزعهٔ ۱۴۰۵: ۹۷)؛ بر انسانهای با فضیلت، زندگی در جامعهٔ فاسد حرام است. اگر مدینهٔ فاضله در آن زمان باشد، هجرت به سوی آن واجب است و اگر نباشد، انسان با فضیلت در دنیا بیگانه و غریب و زندگی او تباه می‌شود و مردن از چنین زندگی، بهتر خواهد بود.

پس چه بهتر است که به تعبیر فارابی فاضلون و اخیار و سعداء در مسکن واحد گرد هم آیند و جامعهٔ نمونه را تشکیل دهند (فارابی، السیاسهٔ المدنیهٔ: ۸۰).

۲: حد و مرز مدینهٔ فاضله

مدینهٔ فاضلهٔ فارابی به منطقه و جغرافیای خاصی محدود و منحصر نمی شود، بلکه مدل پیشنهادی او یک نظام جهانی است که می‌تواند از یک شهر تا کرهٔ زمین، بزرگ شود و همهٔ جهانیان را تحت پوشش قرار دهد و تحت رهبری فیلسوف و در عین حال پیامبر و امام یا جانشین پیامبر و امام (که هدفی جز رساندن بشریت به سعادت دنیا و آخرت ندارد) قرارگیرد. این مطلب را می‌توان از قلمرو ریاست مدینهٔ فاضله دریافت.

و هو الرئیس الاول للمدینهٔ الفاضلهٔ و هو الرئیس الامهٔ الفاضلهٔ و رئیس المعمورهٔ من الارض کلها. (فارابی، آراء اهل مدینهٔ الفاضلهٔ: ۱۲۷). آن رئیس اول برای مدینهٔ فاضله و رئیس امت فاضله و رئیس تمام معموره زمین (حکومت جهانی) است.

با توجه به اینکه فارابی مدینهٔ فاضله را قابل گسترش در تمام کرهٔ زمین می‌داند و رئیس آن هم، حکیم و پیامبر و امام است، معلوم می‌شود که اولاً فارابی از مفهوم مدینهٔ فاضله به حکومت پیامبر اسلام نظر داشته و دولت ایده‌آل فارابی در خارج، محقق شده است. پس نظریهٔ برخی از نویسندگان که اندیشهٔ فارابی را همانند افلاطون اوتوپیایی و غیر قابل دسترس تلقی کرده‌اند، مردود است (حلبی، تاریخ فلاسفه ایرانی ۱۳۸۱: ۱۷۹؛ غرایاق زندی، دکتر حمیدعنایت ۱۳۷۹: ۵۴۸؛ حنا الفاخوری، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی ۱۳۸۱: ۴۴۴) و فارابی با افلاطون کاملاً فرق می‌کند، زیرا افلاطون در کتاب جمهوری تصریح می‌کند که فیلسوف در شهری از

جنس خودش وارد سیاست خواهد شد و نه در شهری که به دنیا آمده است (ناظرزاده کرمانی، فلسفه سیاسی فارابی ۱۳۷۶: ۱۳۰).

ثانیاً فارابی در بیان حکومت جهانی تحت رهبری فیلسوف و امام که به معمورهٔ فاضله تعبیر می‌کند، به حکومت امام دوازدهم شیعه حضرت مهدی‌ عليه‌السلام اشاره دارد، زیرا مدینهٔ فاضله با ریاست پیامبر حکیم، تحقق پیدا کرده است. امت فاضله یعنی حکومت منطقه‌ای شاید ناظر به امت اسلامی باشد که در زمان فارابی تمام خاورمیانه را دربر می‌گرفت اگر فضایل در آن همگانی می‌شد، با معیار آرمانی فارابی همخوانی پیدا می‌کرد.

اما حکومت جهانی فارابی نه در زمان فارابی تحقق خارجی داشته است ونه قبل از آن، لذا این مدل اندیشه جز براساس تفکر شیعی نمی‌تواند مصداق داشته باشد. طبق عقاید شیعه، با ظهور حضرت مهدی‌ عليه‌السلام حکومت جهانی در روی زمین پیاده خواهد شد ومعمورهٔ فاضله تحقق پیدا خواهد کرد.

۳. تعریف مدینهٔ فاضله

فارابی در تعریف آن می‌فرماید:

المدینة التی، یقصد بالاجتماع فیها، التعاون علی الاشیاء التی تنال بها السعادة فی الحقیقة، هی المدینة الفاضلة و الاجتماع الذی به یتعاون علی نیل السعادة هو اجتماع الفاضل (فارابی، آراء اهل المدینة الفاضلة: ۱۱۸)؛ مدینه که مقصود حقیقی از اجتماع در آن تعاون بر اموری است که موجب حصول و وصول به سعادت آدمی می شود، مدینهٔ فاضله است و اجتماعی که به وسیلهٔ آن برای رسیدن به سعادت، تعاون حاصل می شود اجتماع فاضل است. در این تعریف، نکاتی نهفته است.

اول: اجتماع مدنی وسیله‌ای برای هدف اصلی و نهایی یعنی رسیدن به کمال و سعادت است. طبعاً امکانات نیل به سعادت، در آن مهیاست و تمام اهل مدینه به طور مساوی از این امکانات برخوردارند. در حالی‌که افراد غیرمدنی یا افرادی که در اجتماع کمتر از مدینه زندگی می‌کنند، این امکانات را در اختیار ندارند.

دوم: برای رسیدن به کمال و سعادت در مدینه، باید افراد و گروهها، هم‌رأی و همکار باشند؛ یعنی در اموری که موجب حصول به سعادت می شود متحد شوند. پس رأی جمعی و قصد همگانی، شرط حصول سعادت است.

سوم: باید افراد مدینهٔ فاضله با هم تعاون داشته باشند و برای یاری یکدیگر تلاش نمایند، زیرا هم‌رأیی و موافقت در ضمیرها، به تنهایی تحصیل سعادت نمی‌کند، بلکه برای چنین هدف بزرگی، برداشتن گامهای عملی لازم است.

چهارم: افراد و گروهها در مدینهٔ فاضله سرنوشت مشترک دارند: یا همه اهل سعادت‌اند یا همه در شقاوت و بدبختی گرفتارند.

اجزاءها مؤتلفة، منتظمة، مرتبطة بالطبع (همان: ۱۲۱). اجزای مدینهٔ فاضله طبعاً مؤتلف و منتظم و مرتبط است.

از این عبارت استفاده می شود که در مدینهٔ فاضلهٔ فارابی اختلاف طبقاتی وجود ندارد و کلمهٔ «فضل» چه به برتری و چه به فضیلت‌مندی تعبیر گردد، نتیجهٔ کوشش همگانی است و همه از آن سهمی دارند و در رسیدن به هدف و سعادت نیز همگی مساوی هستند. پس فارابی جامعه‌ای را که گروهی در رفاه و آسایش و نیکبختی به سر برند و عده‌ای برهنه و بینوا باشند، مردود می‌شمارد و آن را در زمرهٔ مضادات مدینهٔ فاضله قرار می‌دهد.

پنجم: آنچه در این میان مهم است و باید به آن توجه شود، «اشیایی» است که موجب وصول به سعادت می شود. البته فارابی در اینجا، آن اشیا را توضیح نمی‌دهد. اما از آنجا که مدینهٔ فاضله را به بدن انسان سالم و رئیس مدینه را به منزلهٔ قلب در بدن تشبیه می‌کند (همان: ۱۱۸). این نکته به دست می‌آید: همچنان‌که قلب مرکز حیات، نمو، حرکت و منبع حرارت برای بقا و کمال بدن است، رئیس مدینهٔ فاضله که نبی و امام است (فارابی، **تحصیل السعادة**: ۹۲ – ۹۳) نیز این وظایف را به عهده دارد و جریان حیات بخش فیض الهی به وسیلهٔ عقل فعال از طریق رئیس مدینهٔ فاضله به سایر اجزا جاری و ساری می‌گردد (فارابی، **آراء اهل المدینة الفاضلة**: ۱۱۸). پس مراد فارابی از «اشیا» که موجب وصول به سعادت می‌شود، همان فیض الهی است که در میان اجزای مدینه جاری می‌شود. به تعبیر دیگر، آنچه را رئیس، برای اعضای مدینه دستور می‌دهد، همان اشیاست که موجب وصول به سعادت می شود. یعنی اگر همهٔ افراد جامعه مطابق میل و مقصود رئیس مدینهٔ فاضله رفتار کنند به سعادت خواهند رسید. در حالی‌که رئیس مدینه، فیلسوف و در عین حال پیامبر و امام است (فارابی، **تحصیل السعادة**: ۹۲ – ۹۳). پس دستور او خارج از دین و شریعت نخواهد بود.

البته ناگفته نماند که وقتی فارابی مدینهٔ فاضله را به بدن انسان تشبیه می‌کند و عمل کردن افراد جامعه را مطابق میل رئیس مدینهٔ فاضله می‌داند، به ظاهر این توهم ایجاد می شود که فارابی خواستار حکومت استبدادی است. ولی اگر اوصافی را که دربارهٔ رئیس مدینه ذکر نموده است[1] در نظر بگیریم، نادرستی این توهم آشکار می شود، زیرا استبداد با آن اوصاف هرگز قابل جمع نیست. اما اشکال دیگری بر فارابی باقی می‌ماند و آن اینکه فارابی برای جلوگیری از حکومت استبدادی تنها به عوامل درونی بسنده کرده است، در حالی‌که در اسلام هم عوامل درونی مانند عدالت و تقوا و مدیریت و کفایت، در حاکم اسلامی شرط است و هم عوامل بیرونی، مانند عمل در چار چوب دین و داشتن حق انتقاد و اعتراض ازسوی مردم برای جلوگیری از استبداد محفوظ است.

اما فارابی تصریح می‌کند که مراد از «اشیا» که موجب حصول به سعادت می شود عبارت است از فضایل چهارگانهٔ نظری، فکری، خلقی و عملی که اگر در میان هر امتی حاصل گردد، آن امت به سعادت دنیا و آخرت نائل می‌شود (فارابی، **تحصیل السعادة**: ۴۹). سپس فارابی، فضایل چهارگانه را به تفصیل بررسی و تبیین می‌کند و در پایان بحث می‌فرماید: فیلسوف کامل کسی است که همهٔ فضایل چهار گانه برایش حاصل گردیده و قدرت، بر ایجاد آن در میان امتها را نیز دارد پس اجتماع فضایل چهارگانه، حقیقت واحدی را تشکیل می‌دهد که اگر در قالب برهان ریخته شود بنام فلسفه یاد می‌شود و اگر در قالب اقناع، ریخته شود به آن دین و شریعت[2] می‌گویند (همان: ۹۰ – ۹۳). این عبارت به روشنی نشان می‌دهد که آن اشیای که موجب حصول سعادت می شود همان

فضایل چهارگانه است که اگر برهانی شود و در قالب استدلال بیان شود، فلسفه نامیده می‌شود و اگر به صورت شیوه‌های اقناعی و تخیلی بیان شود، دین و شریعت نامیده می‌شود.

با توجه به اینکه فارابی حقیقت دین و فلسفه را یکی می‌داند، نتیجه این می‌شود که مراد فارابی از «اشیا» همان دین ا ست که موجب حـصول سعادت می شود، و این همان مدعای ا سلام ا ست. البته ناگفته پیدا ست که مراد فارابی از دین، دین مقدس اسلام است، زیرا او مسلمان بود و یقیناً ادیان دیگر مراد او نیست تا کسی ادعا کند که فارابی، قائل به پلورالیزم دینی بوده است.

۴. تشبیه مدینۀ فاضله به بدن انسان

فارابی مدینۀ فاضـله را به بدنی تام الاعضـاء و تندرسـت، که همۀ اعضـای آن در راه حفظ و تمامیت و ادامۀ زندگی حیوانی همکاری دارند، تـشبیه می‌کند. اعـضای بدن از لحاظ طبیعی مختلف و متفا ضل‌اند و در بین آنها، قلب رئیس همه اسـت که از طرفی باید در حفظ و بقای شـخص، به همۀ قوای طبیعی فرمان بدهد و آنها را در انجام وظایف طبیعی شان راهنمایی کند. کوچک‌ترین نار سایی و غفلت قلب موجب خواهد شد که هیچ یک از قوای طبیعی مانند غاذیه، مولده، نامیه، ها ضمه، و سائر قوا نتوانند کاری از پیش ببرند و در نتیجه کالبد به سوی تباهی خواهد رفت. از طرف دیگر، قلب، در سطح عالی‌تری فرماندهی قوای مانند با صره، سامعه، شامه، ذائقه، لام سه و قوای باطنه مانند حس م شترک، متخیله و حافظه را به عهده دارد تا هر دو د سته قوا وظایف خود را بر طبق خواست و هدف قلب انجام دهند.

مدینۀ فاضله نیز چنین است. اجزای متشکله آن از لحاظ فطرت مختلف و متفاضل‌اند بدین صورت که رئیس مدینه فرماندهی همۀ اعـضا و افراد را به عهده دارد و همۀ اعـضای مدینه کارهای خود را مطابق میل رئیس انجام می‌دهند. همان‌طور که در بدن، میان اعضـــا، مراتب خادم و مخدوم وجود دارد، حال مدینه نیز چنین اســـت که مراتب از رئیس شروع می‌شود تا به کسی می‌رسد که خادم محض است و مخدوم کس دیگری نیست. تنها فرق نظام بدن با نظام مدینه، این اسـت که نظام بدن طبیعی و تکوینی اسـت، ولی نظام اعضـای مدینه، اکتسـابی و قراردادی ا ست (فارابی، آراء اهل المدینة الفا ضلة: ۱۱۹). فارابی با این تـشبیه به مو ضوعاتی مهم و ا سا سی در جامعۀ نمونه اشاره دارد که عبارت‌اند از:

۱. رهبر مدینۀ فاضله همانند قلب در بدن انسان، جایگاه بسیار مهمی دارد. یعنی علت وجودی مدینه و ایجاد کنندۀ نظم، امنیت، وحدت، و پاسدار بقا و کمال مدینه است. به نظر می‌رسد فارابی از تشبیه رهبر جامعه به قلب در بدن انســـان، به روایاتی که در مورد امامت وارد شـــده و امامت به منزلۀ قلب عالم امکان و رکن زمین معرفی شده ا شاره دا شته با شد. زیرا همان‌طور که در روایات ما آمده و یکی از عقاید م سلّم شیعۀ امامیه ا ست، زمین هیچ‌گاه از وجود ولیّ خدا و حجت حق، خالی نیســت و امامت به منزلۀ قلب عالم امکان و رکن زمین اســت و زندگی و بقای انســان و عالم خلقت به وجود امام بســتگی دارد. اکنون برخی از این روایات را می‌آوریم: از امام

رضاعليه‌السلام روایت شده است

انّ الامامۀ اُسُّ الاسـلام النامی وفرعه السـامی (محمدی ری شـهری، منتخب میزان الحکمۀ ۱۳۸۱: ۵۴)؛ همانا امامت ریشۀ بالندۀ اسلام و شاخۀ برافراشته آن است

در روایتی دیگری از آن حضرت روایت شده است:

انّ الامامۀ زمام الدین ونظام المسلمین وصلاح الدنیا وعزّالمؤمنین (همان)؛ یعنی امامت زمام دین است و رشته کار مسلمانان و اصلاح و آبادانی دنیا وسر فرازی مؤمنان است.

از امام صادقعليه‌السلام روایت شده که می‌فرماید:

لو بقیت الارض بغیر امام لساخت (همان: ۵۶)؛ اگر زمین بدون امام بماند به یقین درهم فرو می‌ریزد.

بازهم از امام صادقعليه‌السلام نقل شده است:

...جعلهم الله ارکان الارض ان تمید بأهلها و حجۀ البالغۀ علی من فوق الارض (کلینی، الکافی: کتاب الحجۀ/ باب ان الائمۀ هم ارکان الارض ح ۱)؛ خداوند ائمه را ستونهای زمین قرار داد تا بر اهلش نلرزد و آنها حجتهای رسا بر تمام مردم روی زمین‌اند.

در روایتی دیگری یونس بن یعقوب می‌گوید:

جمعی از اصحاب امام صادقعليه‌السلام خدمت او بودند و در میان آنها عمران بن اعین ومحمد بن نعمان و هشام بن سـالم وطیار حضـور داشـتند. در میان آنها هشـام بن حکم که جوان نورسـی بود نیز حضـور داشـت. امام صادقعليه‌السلام فرمود: ای هشام، گزارش نمی‌دهی که با عمر بن عبید چه کردی و چطور با او سوال وجواب کردی؟ عرض کرد. یا بن رسول الله، من شما را محترم‌تر ازآن می‌دانم و شرم دارم و زبانم در برابر شما بند می‌آید و کار نمی‌کند، امام فرمود: چون به شـما دسـتور دادم به کاربندید. هشـام گفت: به من خبر رسـید که عمر بن عبید موقعیتی پیدا کرده و مجلس بحثی در مسجد بصره برپا کرده. بر من گران آمد و برای ملاقات او به بصره رفتم. روز جمعه به مسجد وارد شدم که انجمن بزرگی تشکیل شده بود و عمر بن عبید در آن حاضر بود و جامۀ سیاه پشمینی به کمر بسته و جامۀ دیگری به دوش انداخته بود. مردم از او پرسش می‌کردند. من از مردم راه خواستم. به من راه دادند و رفتم در حلقۀ عمر بن عبید و در کنار مردم به دو زانو نشستم. سپس گفتم: ای مرد دانشمند، من شخصی غریبم. اجازه می‌فرمایید از شما سؤالی داشته باشم؟ گفت: آری، بپرسید. گفتم: آیا شما چشم دارید؟ او گفت: پسر جان این چه سؤالی است؟ چیزی که به چشم خود می‌بینی سؤال ندارد. گفتم: سؤال من همین است. گفت: پسر جانم سؤال کن، اگرچه سؤالت احمقانه است. گفتم: پس جواب همان سؤال مرا بدهید. گفت: بپرس تا جوابت را بدهم. گفتم: شما چشم دارید؟ گفت: آری، من چشم دارم، گفتم: با چشم خود چه می‌کنید؟ گفت: با آن رنگها و اشـخاص را می‌بینم. گفتم: بینی هم دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنید؟ گفت: با آن بوها را اسـتشـمام می‌کنم. گفتم: شـما دهان دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنید؟ گفت: با آن مزه‌ها را می‌چشم. گفتم: شما گوش دارید؟ گفت: آری. گفتم: با آن چه می‌کنید؟ گفت با آن صداها را می شنوم، گفتم:

شما قلب هم دارید؟ گفت: آری. گفتم با آن چه می‌کنید؟ گفت: هرچه را به وسیلهٔ اعضا و حواسم دریافت می‌کنم، به وسیلهٔ قلب تمیز می‌دهم. گفتم: مگر این اعضای درّاکه تورا از قلب بی‌نیاز نمی‌کند؟ گفت: نه. گفتم: چطور بی‌نیاز نمی‌کند با این که همه درست و بی‌عیب‌اند؟ گفت: پسر جان، وقتی این اعضا در آنچه می‌بویند و می‌بینند و می‌چشند و می‌شنوند، شک و تردید داشته باشند، برای تشخیص آن به قلب مراجعه می‌کنند، تا یقین حاصل کنند و شک از بین برود. هشام گفت: من به او گفتم: پس خداوند قلب را برای رفع شک و تردید حواس قرار داده است؟ گفت: آری. به او گفتم: ای ابامروان، خدای تبارک و تعالی حواس تورا بدون امام رها نکرده و برای آنها امامی قرار داده است تا ادراک او را تصحیح کند و در مورد شک، یقین به دست آورد، ولی همهٔ این خلق را در شک و سرگردانی و اختلاف رها ساخته وبرای آنها امامی معیّن نکرده تا آنها را ازشک و حیرت نجات دهد و برای اعضای تن تو امامی معیّن کرده تا شک وحیرت او را علاج کند و برطرف سازد؟!

در اینجا خاموش ماند و به من پاسخی نداد و رو به من کرد و گفت: تو هشام بن حکمی؟ گفتم: نه. گفت از همنشینان او هستی؟ گفتم: نه. گفت: پس اهل کجا هستی؟ گفتم: از اهل کوفه. گفت: پس تو خود او هستی.

سپس مرا در آغوش کشید و به جای خود نشانید و از جای خود کنار رفت و چیزی نگفت تا من برخاستم. امام صادق‌علیه‌السلام خندید و گفت: ای هشام چه کسی این را به تو آموخت؟ هشام گفت: اینها مطالبی بود که از شما یاد گرفتم و تنظیم کردم. امام صادق‌علیه‌السلام فرمود: قسم به خدا، این حقیقتی است که در صحف ابراهیم و موسی نوشته شده است (کلینی، همان: ح ۳).

از این روایات به خوبی استفاده می‌شود که امام به منزلهٔ قلب عالم خلقت است. همان‌طوری که بقای روح و جسم عالم خلقت مرهون وجود امام است، بقای مدینهٔ فاضله نیز وابسته به وجود رئیس مدینه است. نیز چنان‌که خداوند امام را برای رهایی بشریت از جهل و گمراهی و هلاکت قرار داده و هدایت بشر به دست امام صورت می‌گیرد، رئیس مدینهٔ فاضله هم همانند قلب در بدن، مرشد و راهنمای اعضا و جوارح است.

فارابی می‌گوید رئیس مدینهٔ فاضله پیامبر و امام است وآن را به منزلهٔ قلب در بدن تشبیه می‌کند. این می‌تواند دلیلی در جهت اثبات تشیع او تلقی گردد و این احتمال تقویت می‌شود که تشبیه رئیس مدینهٔ فاضله به قلب انسان، از این روایات اتخاذ شده است؛ به ویژه روایت هشام بن حکم که یک استدلال عقلی و فلسفی صرف است و با تشبیه فارابی تناسب تام دارد.

۲. همان‌طور که اعضای بدن، تفاوت طبیعی دارند، اعضای مدینه نیز دارای سلائق، عقاید، کارکردها و شایستگیهای مختلف هستند.

۳. تعاون و رابطه‌ای ارگانیک میان اعضای بدن و مدینه برای بقا و کمال که هدف مشترک همهٔ اعضاست در هر جامعه‌ای لازم است. به قول سعدی:

بنی آدم اعضای یک پیکرند — که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی‌غمی نشاید که نامت نهند آدمی

۴. مدینهٔ فاضله همانند بدنی صحیح و سالم و مدینه جاهله همانند بدن مریض و در این میان رئیس مدینهٔ فاضله همانند طبیب وظیفهٔ تشخیص و درمان بیماریهای جوامع را به عهده دارد:

المعالج للابدان هو الطبیب و المعالج للانفس هو الانسان المدنی و یسمی ایضاً الملک (فارابی، فصول منتزعهٔ: ۷).

بخش دوم: ساختار مدینهٔ فاضله

فارابی اعضای مدینه را طبقه‌بندی و آن را به پنج جزء تقسیم می‌کند که طبق قوای بدن انسان، تحت فرماندهی مرکز واحد عمل می‌کنند (همان: ۵۵).

وی معتقد است در جامعه مراتبی وجود دارد که نزدیک به مرتبهٔ رئیس اول است، که کمی دورتر از مرتبهٔ رئیس و نیز مراتبی وجود دارد که با مراتب او فاصلهٔ بسیار دارد. این مراتب بر حسب عادت، تربیت، آداب، آموختگی، فطرت و استعداد هر فرد است. رئیس نخست، آن کسی است که همهٔ این گروههای متفاوت و متفاضل را به ترتیب خاص نظام می‌دهد و هر فردی را از هر گروهی در مرتبتی که لایق آن است تربیت می‌کند و نظام می‌بخشد و مناصب را بر اساس لیاقت افراد به آنها واگذار می‌کند. این مراتب و نظام در مدینه، شبیه موجودات طبیعی است که از ذات حق، شروع می شود و سلسله مراتب ادامه می‌یابد تا به مادّهٔ اولی و عناصر پایان می‌پذیرد. مدبّر مدینه مانند سبب اول است که وجود سایر موجودات وابسته به او و ناشی از اوست (فارابی، السیاسهٔ المدنیهٔ: ۸۳ – ۸۴).

این اعضا و مراتب مدینه از پنج گروه تشکیل شده است. به تعبیر دیگر مدینهٔ فاضله فارابی از پنج وزارت تشکیل یافته است که عبارت‌اند از:

۱. گروه افاضل، یعنی بخش فضلا و علما. ۲. ذوالالسنه، یعنی بخش فرهنگیان و سخنگویان. ۳. مقدرون، یعنی بخش کارگزاران و سنجش کنندگان. ۴. مالیون، یعنی بخش اقتصاد و پیشه‌وران. ۵. مجاهدون، یعنی بخش مدافعان و مبارزان (فارابی، فصول منتزعهٔ: ۵۵).

۱. گروه افاضل یا فضلا و علما

فارابی این گروه را در برگیرندهٔ فیلسوفان، تعقل کنندگان و نظریه پردازان می‌داند.

الف) فیلسوفان و حکیمان

فارابی در تعریف حکمت می‌فرماید:

حکمت عبارت اســـت از معرفت به وجود حق تعالی. **الحکمهٔ معرفهٔ الوجود الحق** (فارابی، التعلیقات: ۴۶). یا حکمت عبارت است از برترین علوم برای شناخت برترین موجودات. **الحکمهٔ هی افضل علمٍ لافضل الموجودات** (فارابی، فصول منتزعهٔ: ۵۰).

بنابراین حکیم کسی است که دانش الهی را در عالی‌ترین حد آن می‌داند. لذا حکیم واقعی فقط خداست چون او کامل‌ترین معرفت را به ذات خودش دارد:

فلا حکیم الا الاول لانّه کامل المعرفهٔ بذاته (فارابی، التعلیقات: ۴۶).

اما بعد از خداوند به فیلســوفان و عالمان به علوم نظری هم حکیم گفته می‌شــود، زیرا علوم نظری یا به تعبیر فارابی فضـــایل نظری از معرفت به وجود حق تعالی بحث می‌کند که «**حکمهٔ العلوم و ام العلوم و حکمهٔ الحکم و صناعهٔ الصناعات**» نامیده می‌شود (فارابی، تحصیل السعادهٔ: ۸۸). حتی گاهی هم نام حکمت عاریه گرفته شده و به کسانی که در علوم مختلف متخصص و چیره دست شده و به کمال معرفت رسیده‌اند، به گونه‌ای استعاره و مجاز، حکما گفته می‌شود (فارابی، فصول منتزعهٔ: ۴۱).

پس حکما از نظر فارابی شامل کسانی می‌شود که مشترکات نه گانهٔ مدینهٔ فاضله را با برهان و بصیرت خویش بشناسند (فارابی، آراء اهل المدینهٔ الفاضلهٔ: ۱۴۷). لذا حکما از لحاظ قوهٔ ناطقه و متخیله به حد کمال رسیده و به عالی‌ترین مرتبه‌ای انســـانی نائل آمده‌اند، حکیم به واســـطهٔ فیوضـــاتی که از عقل فعال به عقل منفعل او افاضـــه می شود حکیم و فیلسوف است و به واسطهٔ فیوضاتی که به قوه متخیله‌اش افاضه می شود نبی و منذر است (همان: ۱۲۵).

از نظر فارابی، کسی که ریاست مدینهٔ فاضله، امت فاضله و معموره فاضله را به عهده دارد، باید حکیم باشد. و برترین حکیم، رئیس اول مدینهٔ فاضله است که هم حکیم است و هم پیامبر. بالاخره اهمیت حکمت در نظام سیاسی فارابی، تا آن حد است که هرگاه شرط حکمت از رؤسای مدینه زایل شود، مدینه رو به زوال می‌رود (همان:۱۳۰).

ب) متعقلان

تعقل کنندگان کسانی هستند که دارای صفت تعقل‌اند. تعقل قوه‌ای است که به واسطهٔ آن اندیشهٔ صحیح و استنباط امور عملی انجام می‌پذیرد و انسان را به کمال نهایی و سعادت واقعی می‌رساند (فارابی، فصول منتزعهٔ ۴۳). به همین جهت که متعقل در پی غایات فاضله است، فارابی آن را در ردیف فاضلان قرار داده است. این قوه استعدادی طبیعی است که هر انسانی از آن برخوردار است، اما با کمک فضایل اخلاقی که با ارادهٔ انسان حاصل شده، شخص متعقل را به کمالات و فضایل می‌رساند. اگر این استعداد طبیعی به رذایل متصف گردد، تعقل او به حیله‌گری و خبائث و فریبکاری تبدیل می‌شود (همان: ۵۰).

از نظر فارابی، حکیم و متعقل با هم تفاوت دارند، زیرا حوزهٔ تعقل در امور انسانی است، اما حکمت برترین

علم ا ست که از برترین موجودات، بحث می‌کند. مگر اینکه گفته شود در عالم خلقت آدمی برترین ا ست و از باب مشابهت و استعاره، اطلاق حکمت بر تعقل جایز است (همان).

ج) صاحبان اندیشه در امور مهم یا نظریه‌پردازان

این دســـته از افاضـــل که فارابی، به نام «ذوالآراء» از آنها یاد می‌کند و یا کلمهٔ «جودهٔ الرّأی» را بر آنها اطلاق می‌کند، کسانی هستند که در جامعه با گفتار خیرخواهانه و مشورتهای صحیح، محکم و تجربه شده، تأثیر فراوان دارند، زیرا ســخنان آنها بارها آزمایش شــده که پیامدهای ســودمند و نتیجه‌های پرثمر در پی دارد. ازاین‌رو، مورد پذیرش همگان است و این درستی و استواری اندیشهٔ آنها از تعقل آنان ناشی می‌شود (همان: ۴۵ – ۴۶).

۲. ذوالالسنه یا فرهنگیان و سخنگویان

این گروه شامل گروههایی از قبیل مفسران، خطیبان، شاعران، موسیقی‌دانان، خوانندگان و نویسندگان (همان: ۵۵). در بخش فرهنگی جامعه طبق دستور رئیس عمل می‌کنند.

الف) متکلمان و فقیهان

فارابی در میان این طبقه، متکلمان و فقیهان را حاملان دین **(حملهٔ الدین)** می‌نامد. این دو گروه در ا صطلاح او غیر از شــارع دین یا واضــعان نوامیس‌اند، زیرا این دو صــنعت کلام و فقه پس از دین به وجود می‌آید و دین بر آنها تقدم دارد (فارابی، الحروف: ۱۳۲). فقیهان کســانی هســتند که با تســلط و احاطه به صــناعت فقه، به وســیلهٔ ن صوص دین، احکام مواردی را که بدان ت صریح ن شده ا ستنباط می‌کنند و اینها در زمرهٔ نخبگان اجتماع دینی‌اند (فارابی، الملهٔ: ۷۵). فقیهان، عوامل پویایی و بالندگی دین‌اند؛ بر خلاف متکلمان که همواره مدافع وضـــع موجود ه ستند. فقیهان با ابزار ا ستنباط، به دین حیات و بقا می‌دهند. بنابراین، باید دارای ه شت شرط ا سا سی با شند: شناخت جامعیت شریعت؛ شناخت مقتضیات زمان وضع شریعت؛ شناخت ناسخ و منسوخ شریعت؛ آشنایی با زبان و لغت واضع شریعت؛ آشنایی با مطلق و مقید و مقصود واضع شریعت؛ آشنایی با محکمات و متشابهات و متباینات شریعت؛ شناخت مشهورات زمان خطاب؛ آشنایی با انواع روایت و درایت (همان: ۵۰ – ۵۱).

چنانچه فقیه در مدینه ریاست سنت را به عهده گیرد، افزون بر شرایط پیشین باید از قدرت هدایت و رهبری جامعه برخوردار با شد و از نظر جسمی نیز توان جنگیدن با د شمنان را داشته با شد و جهت مدیریت جامعه باید زمان شناس و حکیم باشد (همان: ۵۰؛ همو، آراء اهل المدینهٔ الفاضلهٔ: ۱۲۹).

ب) خطیبان

فارابی معتقد است که حاکم وظیفهٔ آموزش همگانی، تحقق و توزیع فضایل دینی و اخلاقی را در جامعه به عهده دارند و چون به تنهایی قادر به انجام این وظیفه نیســـت، گروهی را مؤظف می‌کند تا او را در انجام

مسئولیتها و کارهایش یاری رساند (همان: ۵۳).

بنابراین، خطیبان کسانی هستند که آموزش عمومی و گسترش فضایل را در اجتماع به عهده دارند. آنها با وعظ و اندرز مردم را قانع می‌کنند و فضایل مدنی را در میان مردم ترویج می‌دهند (فارابی، تلخیص النوامس لافلاطون: ۷۰).

فارابی برای تبیین ماهیت خطابه و شیوه‌های مختلف خطابی، کتاب الخطابة را نوشت و بالاخره در تعریف خطابه می‌فرماید:

خطابه عبارت است از قدرت بر گفت‌وگوی قولی که از طریق آن در همهٔ اموری که شانیت تأثیر یا اجتناب دارند، سبب اقناع درست و پذیرش کامل مخاطب می‌شود که البته انسان فاضل آن را در خیرات، و انسان حیله گر آن را در شرور به کار می‌برد (فارابی، فصول منتزعهٔ: ۵۲).

ج) شاعران، خوانندگان، موسیقی‌دانان و نویسندگان

از نظر فارابی، این گروه یکی از راههای ترویج فضایل مدنی‌اند، زیرا علت تأثیرگذاری این اصناف در اجتماع آن است که دوستی و دشمنی و نزدیکی و دوری بسیاری از افراد، نه از طریق اندیشه بلکه به دلیل قوه تخیل آنها است، یعنی عوام الناس، تابع عواطف و احساسات است بنابراین، اشعار و لحن و موسیقی بهترین وسیلهٔ نفوذ در تودهٔ مردم جهت تصحیح فضایل خواهد بود (همان: ۵۳).

فارابی دربارهٔ انواع موسیقی و شعر و تأثیرگذاری آن بر مخاطب، کتاب الموسیقی الکبیر را نگاشته است. وی اشعار و تأثیرگذاری آن را به شش قسمت تقسیم می‌کند که سه قسم آن نیکو و پسندیده و سه قسم آن پلید و نکوهیده است. از اشعار و خوانندگی هرآنچه نیروی تفکر و اندیشهٔ انسانها را به سوی معرفت خدایی و سعادت و خوبیها رهنمون سازد، پسندیده است و هر آنچه مخالف این باشد مذموم است (همان: ۵۴).

۳. گروه کارگزاران و سنجش کنندگان (مقدرون)

سومین طبقهٔ اجتماعی در مدینهٔ فاضله مقدران هستند که شامل حسابداران، مهندسان، پزشکان و اخترشناسان می‌شود (فارابی، فصول منتزعهٔ ۵۵). این گروه در بین اعضای جامعه اهمیت ویژه‌ای دارند، زیرا این گروه در نظام سیاسی فارابی، متصدی تنظیم و تقدیر امور داخلی جامعه بر اساس عدالت هستند، یعنی مسئولیت امور اجرایی جامعه را از طرف حاکم بر عهده دارند که بر ا ساس آن توزیع خیرات م شترک و تق سیم منا سب و صناعات و محا سبهٔ امور مردم صورت می‌گیرد. پس محا سبان در امور اجرایی لازم‌اند. اما مهند سان برای شناخت خیرات مشترک و صناعات و اجرای آن در جامعه، جزء کارگزاران و قوهٔ مجریه قرار می‌گیرند. جهت پیش‌بینی وضعیت گرما و سرما، منجمان نیز جزء کارگزاران قرار گرفته‌اند. برای سلامتی جسمی و روانی شهروندان و مهار امراض، لازم است عده‌ای از افراد جامعه به علم طب آگاهی دا شته با شند تا در این جهت به تکامل جامعه یاری ر سانند.

بنابراین، وظیفۀ همۀ ارکان حکومت، به ویژه مقدران، اجرای عدالت در بخش‌های توزیع و تقسیم خیرات و صناعات و ایجاد امنیت شغلی و اجتماعی است

۴. مالیون یا پیشه‌وران

چهارمین طبقه از طبقات اجتماع مدنی، مالیون‌اند.

المالیون هم مکتسبو الاموال فی المدینۀ مثل الفلاحین و الرعاۀ و الباعۀ و من جری مجراهم (همان: ۵۵). مالیون کسانی هستند که اکتساب مال را در مدینه به عهده دارند مانند کشاورزان، دامپروران و تاجران و سایر کسانی که به مشاغل اقتصادی مشغول‌اند.

وظیفۀ این گروه جامعه، تولید، تجارت، سیاست‌گذاری اقتصادی، مالیات و ... است. فارابی از وزارت دارایی به عنوان صناعت مالی یاد می‌کند که ریاست صنایع جزئی را به عهده دارد و از آن صنایع جزئی درآمدهایی برای اجتماع مدنی به دست می‌آورد (فارابی، تحصیل السعادۀ: ۷۴). در صنایع جزئی مسئلۀ مالی هر شخص، اهمیت بسیار دارد. هر فردی باید برای مصلحت خویش تلاش کند. آدمی باید در راههای دخل و خرج خویش بیندیشد و نهایت سعی و تلاش خود را در مورد کسب مال به کار گیرد و با رعایت اصول دینداری و مروت و حفظ آبرو، در این راه بکوشد. پس باید دانست که هر کاری که در آن منفعتی باشد، همواره و برای همه پسندیده نیست. مثلاً قماربازی برای افراد صاحب مروت و جوانمرد پسندیده نیست. پس در صورت اجتناب از این راهها و کسب مال از راه معقول، آدمی باید خرج خود را مطابق با دخل خویش نماید و سخاوتمندی داشته باشد. البته بخشش مال بدون برنامه‌ریزی را سخاوت نمی‌گویند، بلکه مال باید در جا و راه مناسب به اندازۀ معتدل که شایستۀ بخشنده و گیرنده باشد بخشش شود (فارابی، السیاسۀ ۱۴۰۲: ۲۶).

۵ مجاهدان و مبارزان

یکی دیگر از طبقات اجتماع مدنی، مجاهدان می‌باشد

والمجاهدون هم المقاتلۀ و الحفظۀ و من جری مجراهم و عدّ فیهم) (فارابی، فصول منتزعۀ: ۵۵). مجاهدون شامل ستیزگران کارزار (ارتش) و نگهبانان و پاسداران نظام (نیروی انتظامی) و کسانی می شوند که در شمار آنها و همانند آنها هستند.

اینان کسانی هستند که به هر نحوی در تأمین امنیت نظام دخیل‌اند و مانند وزارت اطلاعات در خدمت به امنیت جامعه و تحت رهبری رئیس مدینۀ فاضله، انجام وظیفه می‌کنند. هر جامعه و کشوری برای مقابله با دشمنان خارجی و تأمین امنیت خویش، نیاز به ارتش و قدرت دفاعی دارد، اما برای تحکیم و تثبیت فضایل و ترویج ارزشها و توزیع قدرت و امکانات و اجرای عدالت در داخل نظام، نیاز به قدرت امنیتی و نیروی انتظامی دارد. از اینجا استفاده می شود که حتی در مدینۀ فاضله که از جماعت اخیار و سعداء و افاضل (فارابی، السیاسۀ المدنیۀ: ۸۰). تشکیل یافته است، نیز نیروی انتظامی ضرورت دارد.

بنابراین، ضـرورت نیروی انتظامی در مدینهٔ فاضـله، به دو جهت می‌تواند قابل توجیه باشـد. جهت اول این است: انسان اگر چه جزء اخیار و سعداء و افاضل باشد، باز هم در معرض خطا و اشتباه قرار دارد. گاهی حالت غفلت بر انسان عارض می‌شود. در آن حالت، ممکن است بین اخیار و سعداء و افاضل هم نزاع و مشاجره واقع شـود. جهت جلوگیری از این نزاع، وجود نیروی انتظامی در مدینهٔ فاضـله، ضـرورت دارد. اما جهت دوم که به احتمال قوی همین جهت مورد نظر فارابی بوده این است که انسان، دفعتاً جزء اخیار و سعداء افاضل نمی‌شود و مدینهٔ فاضـله هم ناگهان به وجود نمی‌آید، بلکه جامعه با آموزش و تربیت افراد، به تدریج پله‌های کمال را طی می‌کند. پیامبر ا سلام با صبر و شکیبایی تمام در مدت ۲۳ سال به آموزش و تربیت افراد پرداخت و سلمانها و ابوذرها تربیت نمود تا مدینهٔ فاضله به وجود آورد. اما در عین حال که مدینهٔ فاضلهٔ پیامبر اسلام رو به تکامل بود، ابوجهلها و ابوسفیانها نیز در آن حق زندگی داشتند. پس برای سرکوب منافقان داخلی، پیامبر اسلام نیاز به نیروی انتظامی داشت.

فارابی نیز به همین مطلب اشاره می‌کند:

المتمردین المعتاصین من اهل المدن و الامم الذین لیسوا ینهضون للصواب طوعاً من تلقاء انفسهم و لا بالاقاویل (فارابی، **تحصیل السعادة**: ۸۰). گروهی از مردم مدینه‌ها و امتها هستند که از دستور حکومت، سرپیچی می‌کنند. نه خودشان با میل و رغبت به طریق صواب عمل می‌کنند و نه دستور حاکمان و مأموران در آنها اثر دارد.

بنابراین فارابی برای ا صلاح جامعه و خ صو صاً جاهلان و عا صیان، ابتدا تعلیم و سپس تأدیب را پیِ شنهاد می‌کند.

الف) تعلیم و تأدیب در جامعه

فارابی معتقد است جهت اصلاح جامعه و تحقق فضایل انسانی و عمل به کار خیر، ابتدا باید جامعه را تعلیم داد:

التعلیم هو ایجاد الفضایل النظریة فی الامم و المدن (همان: ۷۸)؛ تعلیم عبارت ا ست از ایجاد فـضایل نظری در امتها و شهرها.

همان‌گونه که در بحث فضـایل گذشـت، منظور فارابی، از فضـایل نظریه، همان علوم و معارفی اسـت که از احوال موجودات بحث می‌کند، یعنی فلسـفه به معنای خاص (همان: ۴۹). پس فارابی با تعریف تعلیم به آموزش فلسفه، به این مطلب اشاره می‌کند که تمام اختلافات، گرفتاریها، بدبختیها و عصیانها از جهل ناشی می‌شود. پس باید مردم را ابتدا به احوال موجودات و مبدأ و معاد آشـنا سـاخت. این اولین گام در راه اصـلاح جامعه اسـت. همان‌گونه که مولوی مثال این حقیقت را در چهار فرد فارس، ترک، رومی و عرب می‌آورد که همه انگور می‌خواسـتند، اما به خواسـتهٔ یکدیگر جاهل بودند و زبان همدیگر را نمی‌دانسـتند و در نتیجه به اختلاف و نزاع روی آوردند. ولی به مجرد اینکه عالم شدند اختلاف حل شد:

چار کس را داد مردی یک دِرم		هر یکی از شـــهری افتاده به هم
فــارســـی و ترک رو می و عرب		جمله با هم در نزاع و در غضـــب
فارســـی گفـتا از این چون وارهیم		هم بـیا کاین را به انگوری دهیم
آن عـرب گـفـتـا مـعـاذ الله لا		من عـنب خواهم نه انگور ای دغا
آن یکی که ترک بود گفت ای کوزم		من نمی‌خواهم عنـب خواهم اوزم
آن که رومی بود گفت این قـیل را		ترک کن، خواهم من اســـتافیل را
در تـنازع آن نفر جنگی شـــد ند		که زســرّ نام‌ها غا فل بد ند
مشـــت برهم می‌زدنـد از ابلهی		پر بد ند از جـهل و از دانش تهی
صـــاحب ســرّی عزیزی صـد زبان		گر بدی آنجا بدادی صـلحشـــان
پس بگفتی او که من زین یک درم		آرزوی جـملـه تـان را می خرم
یک‌درم تان می‌شـــود چار المراد		چار دشـــمن می‌شـــود یک ز اتحاد

ب) تأدیب در جامعه

البته گاهی تعلیم فـضایل به اهل مدینه مؤثر واقع نمی شود، چون تعلیم و آموزش تنها کافی نیـست. فارابی به این مطلب کاملاً توجه دارد که تعلیم یکی از راههای تربیت و اِصلاح جامعه اِست و بـسیاری از انـسانها ممکن است با علم و آگاهی، مطیع رهبر مدینهٔ فاضله شوند. ولی اگر به قول مولوی انسانهای بدگهر در جامعه باشند، با تعلیم نه تنها اصلاح نمی‌شوند، بلکه شرورتر هم می‌شوند:

بدگهر را علم و فن آموختن		دادن تیغ اِست دِست راهزن
تیغ دادن در کف زنگی مســـت		به که آید علم ناکس را به دســت
علم ومال ومنصـــب وجاه وقِران		فتنـه آرد در کف بـد گوهران
علم چون بر دل زند یاری شـــود		علم چون بر تن زند باری شـــود
هین مکش بهر هوا این بار علم		تاشـــوی راکب تو بر رهوار علم

در این صورت، به نظر فارابی تأدیب موضوعیت پیدا می‌کند.

التادیب هو طریق ایجاد الفضـــایل الخلقیهٔ و الصّـــناعات العلمیهٔ فی الامم (همان: ۷۸). تأدیب همان طریق ایجاد فضایل اخلاقی و صناعات عملی در امتهاست.

باید در جامعه، فضایل اخلاقی و هنرها، کارها، شغلها و تخصصها ایجاد شود. فارابی برای ایجاد آنها نیز مراتب قائل اِست. ابتدا باید با تذکر و شیوه‌های اقناعی رفتار شود و در مرتبهٔ دوم با اکراه و اجبار، متمردان را تأدیب کرد. به هر صورت، رئیس مدینه به افراد و متخـصـصان فنی و حرفه‌ای برای تحقق هدفش در تأدیب جامعه نیاز دارد و

نیز به نیروی لازم و قدرت، مهارت، آلات حرب و تدبیر نیکو نیازمند است. از این جهت به رهبر مدینه مؤدّب امت نیز اطلاق می شود (همان: ۸۰ – ۸۱). بنابراین، ضرورت نیروی نظامی و انتظامی حتی در مدینهٔ فا ضله نیز آ شکار می‌شود.

از نگاه فارابی، مهم‌ترین شرایط نیروی نظامی و انتظامی که موجب قدرتمندی نظامیان، می‌شود عبارت‌اند از:

۱. سلامتی بدنی و قدرت بر جهاد: این در حاکم و فرمانده سپاه لازم ا ست (فارابی، **فصول منتزعهٔ**: ۵۵) و به طریق اولی در سپاه نیز ضروری است.

۲. فضایل فکری: اینان باید مهارت و قدرت ا ستنباط در تاکتیکها و راههای جنگ و دفاع و غلبه بر د شمن و تأمین امنیت داشته باشند.

۳. فضایل اخلاقی: آنان باید از اخلاق نیک برخوردار با شند و از جملهٔ او صاف اخلاقی، باید صفت شجاعت را دا شته با شند (فارابی، **تحصیل السعادهٔ**: ۷۳). فارابی معتقد ا ست که هدف از جنگ و کارهای نظامیان، ر سیدن مجاهدان و مردم به سعادت است. اینان اگر زنده بمانند، در آزادی و امنیت که برای شهروندان حاصل شده شریک‌اند و به خوا ست خود ر سیده‌اند و اگر کشته شوند، مردم به آزادی و امنیت می‌ر سند، ولی خود مجاهدان به واسطهٔ فداکاری و خدمت به مردم، به سعادت ابدی دست یافته‌اند (فارابی، **فصول منتزعهٔ**: ۸۱).

۶. آراء اهل مدینهٔ فاضله

از نظر فارابی، مدینهٔ فاضله همانند ارگانیسم موجود زنده است که اعضای آن تحت مرکزی واحد به نام قلب (رهبری) در تعامل با دیگر اعضا به سوی هدف واحد، مشغول به کار ویژهٔ خود هستند. این کلیت واحد به نام مدینهٔ فاضله بر اساس عواملی به وجود آمده است که آن را از اجتماعات دیگر متمایز می‌سازد.

عوامل اجتماع، ممکن است نژاد، تناسل، رهبری واحد، قرارداد، اشتراک در زبان و رسوم، سکونت در سرزمین واحد، جنگ و غلبه بر قومی دیگر،و... با شد و موجب تجمع گروهی تحت ملیت واحد گردد، اما همهٔ اینها آرای جاهله است (فارابی، آراء اهل المدینهٔ الفاضلهٔ: ۱۵۵ – ۱۵۱).

آنچه موجب تفاوت ماهوی مدینهٔ فا ضله از دیگر مدینه‌های م ضاد می شود، معرفت و ایمان به خدا و ا صول برگرفته از او ست که تحت عنوان آرای اهل مدینهٔ فا ضله از آن یاد می شود. کلمهٔ «آرا» در اینجا به معنای عقاید ا ست. از نظر فارابی، معرفت و ایمان به خدا ا ساس تجمع در مدینهٔ فا ضله ا ست. اجزای مدینهٔ فا ضله به وا سطهٔ این آرا همانند ارگانیسم موجود زنده در حال تعاون به سر می‌برند. فارابی کتاب آراء اهل المدینهٔ الفا ضلهٔ را در تبیین و تو صیف همین عامل ا شتراک مردم مدینهٔ فا ضله نو شته ا ست. لذا تمامی این کتاب، تف صیل این عقاید ا ست. پس عامل وحدت و ان سجام و حافظ نظم و امنیت در جامعه، همین آرای م شترکی ا ست که لازم ا ست مردم مدینهٔ فاضله آنها را بدانند:

۱. شناخت سبب اول و صفات او. ۲. معرفت اسباب ثوانی و عقل فعال و نفس و صورت و ماده. ۳. شناخت

افلاک و صفات آنها. ۴. شناخت عالم کون و فساد و جریان نظام آفرینش. ۵. شناخت وجود و آفرینش انسان و قوای نفس و کیفیت حصـــول معقولات و فیض عقل فعال و اراده و اختیار. ۶. شـــناخت رئیس اول و چگونگی وحی او. ۷. شناخت جانشینان رئیس اول. ۸. شناخت مدینهٔ فاضله و مردم آن و سعادتی منتهی به آن و شناخت امتهای فاضله و حکومت جهانی فاضله. ۹. شناخت مدینه‌ها و امتهای غیر فاضله و آرای اهل آن و سرانجام کار و عاقبت آنها (همان: ۱۴۶).

فارابی معتقد اســـت که جایگاه شـــهروندان در رابطه با همین امور تعیین می‌شـــود. کســـانی که این امور را می‌شناسند و به آن اعتقاد دارند، جزء ساختار مدینهٔ فاضله قرار می‌گیرند و به عنوان اخیار و سعداء و افاضل یاد می‌شوند اما کسانی که معتقد به این امور نیستند، اگر چه در مدینهٔ فاضله حضور داشته باشند، لیاقت آن را ندارند که جزء ساختار مدینهٔ فاضله قرار گیرند. لذا مانند علفهای هرزه در مزارع یا خار و خاشاک‌اند که همواره مزاحم زراعت و درخت سعادت در مدینهٔ فاضله هستند (فارابی، السیاسهٔ المدنیهٔ: ۸۷).

فارابی این افراد مخالف را با عنوان نوابت معرفی می‌کند که بدون ســـازماندهی و انســـجام در میان اهل مدینهٔ فا ضله پراکنده‌اند و به جهت عدم اعتقاد به آرای م شترک اهل مدینهٔ فا ضله برای ک سب قدرت، سلطه، ثروت، کرامت و... فعالیت دارند و به عنوان آفات جامعه محسوب می‌شوند (همان).

پی‌نوشتها

....

(۱). فارابی در کتاب آرای اهل مدینه فا ضله دوازده خصلت به شرح ذیل ذکر می‌کند: ۱. تام الاعضا با شد تا بتواند وظایف خود را به درستی انجام دهد. ۲. خوش‌فهم و سریع الانتقال باشد.۳. خوش‌حافظه باشد ۴. هوشمند و با فطانت و قادر به ربط مطالب و درک روابط علّی باشـد. ۵. خوش‌بیان باشـد و زبانش به طور کامل بر اظهار اندیشـه‌اش با وی همراهی کند. ۶. دوسـتدار تعلیم و تعلم باشـد. ۷در خوردن و آشـامیدن و منکوحات حریص نباشد و بالطبع از لهو و لعب دور باشد. ۸. کبیر النفس و دوستدار کرامت باشد. ۹. دوستدار راستی و راستگویان و دشمن دروغ و دروغگویان باشد. ۱۰. به متاع دنیا و درهم و دینار بی‌اعتنا باشد. ۱۱. دوستدار عدالت و دشمن ظلم و جور باشد. ۱۲. شجاع و مصمم و صاحب اراده قوی باشد (فارابی، آراء اهل المدینهٔ الفاضلهٔ: ۱۲۷ – ۱۲۸).

(۲). اگر چه فارابی در اینجا از دین و شـریعت به «ملت» تعبیر می‌کند، ولی مراد او از ملت همان دین اسـت زیرا او ملهٔ و دین را الفاظ مترادف می‌داند (فارای، الملهٔ ۱۹۸۶: ۴۶).

کتابنامه

....

۱.حلبی، علی‌اصغر، **تاریخ فلاسفهٔ ایرانی**، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۸۱.

۲.حنا الفاخوری و خلیل جر، **تاریخ فلسفه در جهان اسلامی**، ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ششم، ۱۳۸۱.

۳.غرایاق زندی، داود، حمید عنایت، **پدر علم سیاست ایران**، تهران، انتشارات بقعه، ۱۳۷۹.

۴.فارابی، محمد **التعلیقات**، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۷۱.

۵.فارابی، محمد، **آراء اهل المدینهٔ الفاضلهٔ**، بیروت، هشتم، ۲۰۰۲.

۶.فارابی، محمد، **الحروف**، تحقیق محسن مهدی، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۹۰.

۷.فارابی، محمد، **السیاسهٔ المدنیهٔ**، بیروت، دارالمشرق، دوم، ۱۹۹۳.

۸.فارابی، محمد، **السیاسهٔ**، اسکندریه، مؤسسهٔ شباب الجامعهٔ، دوم، ۱۴۰۲ق.

۹.فارابی، محمد، **الملهٔ**، بیروت، دارالمشرق، ۱۹۸۶.

۱۰. فارابی، محمد، **تحصیل السعادهٔ**، بیروت، دارالاندلس، دوم، ۱۴۰۳ق.

۱۱. فارابی، محمد، **تلخیص النوامس لافلاطون**، تحقیق عبدالرحمن بدوی، مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مگ گیل کانادا، با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.

۱۲. فارابی، محمد، **فصول منتزعهٔ**، تهران، انتشارات الزهرا، ۱۴۰۵ق.

۱۳. کلینی، **الکافی**، کتاب الحجهٔ، باب ان الائمهٔ هم ارکان الارض.

١٤. محمدی ری شهری، محمد، **منتخب میزان الحکمهٔ**، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۱.

ناظرزاده کرمانی، فرناز، **فلسفهٔ سیاسی فارابی**، تهران، دانشگاه الزهرا، ۱۳۷۶.